**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010724**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

قبل از اینکه وارد بحثمان بشویم یک نکته‌ای را دیروز در کلاس راهنما به آن برخورد کردم مناسب دیدم اینجا هم عرض بکنم. ما عبارتی از مغنی ابن قدامه بود خواندم من کلمۀ غیر نامٍ بود، عرض می‌کردم این غیر نامٍ باید محرِّف غیر تام باشد. بعد به رفقا گفتم مغنی ابن قدامه برادرزادۀ مؤلّفش یک کتابی دارد به نام شرح کبیر معروف است. این از مغنی ابن قدامه گرفته. عبارت‌هایش عین هم هست تقریباً. ترتیبش یک کمی فرق دارد ولی مطالبش دقیقاً مال همین مغنی ابن قدامه است. گفتم این مطلب را در آنجا ببینید، ببینید به چه شکل نقل کرده؟ رفقا مراجعه کردند، آنجا به جای غیر نام، غیر تامٍ دارد. خیلی وقت‌ها کتاب‌هایی که با همدیگر ارتباط دارند به عنوان نسخۀ همدیگر تلقی می‌شوند. شناخت ارتباطات کتاب‌ها یکی از فوائدش همین فائده است. در کتاب‌های ما مثلاً مقنع صدوق و شرائع علی بن بابویه و فقه الرضا اینها خیلی باهم ارتباط دارند، اینقدر ارتباطشان زیاد بوده که بعضی‌ها تصور کردند که فقه الرضا همان شرایع علی بن بابویه است. در حالی که آن نیست ولی ارتباط تنگاتنگی که بین اینها هست اینها کمک می‌کند که هر یک از اینها به عنوان نسخه‌های فرعی برای دیگری تلقی بشود و مورد استفاده قرار بگیرد. یا مثلاً مرحوم شیخ طوسی آثارش در آثار بعدی‌ها خیلی اثرگذار هست. مثلاً تبیان شیخ طوسی منبع اصلی بحث‌های فقهی و بلکه غیر فقهی مجمع البیان هست. ۳ تا کتاب تقریباً معاصر هم نوشته شده در تفسیر که هر سه‌شان از آثار شیخ طوسی خیلی استفاده کردند، یکی فقه القرآن راوندی است، یکی تفسیر ابو الفتوح رازی است و یکی هم مجمع البیان است. مجمع البیان مقدمه‌اش اشاره کرده که من در تحت او این کتاب را نوشتم. علی ضوئه استضیح، یک تعبیر در مقدمه دارد، اشاره دارد که من مجمع البیان را براساس تبیان نوشتم. این تفسیر ابو الفتوح هم فارسی است، خیلی جاهایش ترجمۀ مجمع البیان هست. فقه القرآن راوندی هم از آثار شیخ طوسی عمدتاً برداشته شده من جمله تبیان. گاهی اوقات معاصر است دیگر، اختصاص به تبیان ندارد. ولی اینها، اینجور آثار بر همدیگر جنبۀ نسخۀ فرعی پیدا می‌کنند. یعنی مثلاً شما می‌خواهید مجمع الفائده، تفسیر ابو الفتوح رازی را تفسیر کنید احیاناً تبیان را که مراجعه کنید آن تبیان کمک می‌کند برای شما برای این که تفسیر ابو الفتوح را تصحیح کنید. یا نسخه بدل‌های مختلفی که هست کدام نسخه درست است، کدام نسخه غلط است؟ به وسیلۀ این، این ارتباطات خیلی مهم است، انسان بشناسد ارتباطات کتاب‌های مختلف را و واقعاً. مثلاً کتاب ایضاح فخر المحققین، این ایضاح که شرح قواعد است یکی از منابعی هست که مرحوم محقق کرکی در جامع المقاصد خیلی به آن ناظر است و بسیاری از حرف‌های محقق کرکی عرفی کردن و فقیهانه همان حرف‌های مرحوم فخر المحققین است. فخر المحققین خیلی با اصطلاحات فلسفی و منطقی و اینها معمولاً حرف‌هایش را بیان می‌کند، همان حرف‌ها را می‌آیید می‌بینید مرحوم محقق کرکی با عبارت‌های روشن‌تر و دل چسب‌تر به یک معنا منتقل می‌شود. این دو تا با همدیگر مثلاً مقایسه بشود چیز هست.

مرحوم شهید ثانی در آثارش به دو سری آثار خیلی ناظر است. یکی به آثار محقق کرکی، یکی به آثار شهید اوّل. و بسیاری از حرف‌های شهید ثانی برگرفته از یا محقق کرکی است یا شهید اوّل است. البته با این تفاوت که مرحوم شهید ثانی خیلی خوش قلم‌تر است. شهید اوّل ابتکار و تأسیس در آثارش فوق العاده است ولی قلمش سنگین است. این قلم را شهید ثانی با قلم خوش قلم و خیلی از جهت توانایی نگارشی شهید ثانی فوق العاده است. خب اینها را، از آن طرف مثلاً شرح لمعه مطالبش خیلی وقت‌ها در ریاض منتقل شده. مطالب ریاض در جواهر منتقل شده. اینها بر همدیگر خیلی وقت‌ها هم جنبۀ تفصیلی دارند، هم جنبۀ تسهیلی دارند. یعنی عبارت‌های همدیگر را بخواهید معنا کنید به همدیگر مراجعه بکنید آدم بهتر عبارت‌ها را می‌فهمد. هم جنبۀ تصحیحی دارد، گاهی اوقات عبارت را آدم در جواهر می‌بیند که عبارت بی سر و ته است نمی‌تواند درست معنا کند. مراجعه می‌کند به ریاض، شرح لمعه، که اینها منبع‌های اصلی اینها هستند متوجه می‌شود که مثلاً فلان عبارت غلط است جایش باید فلان عبارت به کار ببریم. این خیلی مهم است شناخت ارتباطات کتاب‌ها برای درک عبارت صحیح. و این خیلی ارزش دارد. حالا این پرانتز را می‌بندم.

حالا که آمد بد نیست این را بگوییم، خود این مغنی ابن قدامه یکی از منابع اصلی تذکرۀ علامه است. علامه خیلی حرف‌هایش را دقیقاً از مغنی ابن قدامه برداشته. البته گاهی اوقات یک ذره دستکاری و امثال اینها هم کرده ولی، مثلاً دیدم مغنی ابن قدامه اقوال را که ذکر می‌کند اسم حضرت امیر را در کنار سایر مفتی‌ها ذکر کرده. علامه اسم حضرت امیر را جدا کرده بقیه را به همان ترتیب آورده و عین عبارت‌های ایشان را. یک سری دستکاری‌های اینجوری احیاناً کرده ولی اصلش از مغنی ابن قدامه گرفته شده و هم اینها مهم هست هم در تصحیح تذکره خیلی وقت‌ها مصححین اگر این چیزها را ندانند نمی‌توانند بعضی موارد عبارت‌ها را خوب تصحیح کنند.

حالا بیاییم بحث ما، بحث این بود که یکی از شرایط وجوب زکات تمکن از تصرف است. تمکن از تصرف یک مقدارش از جهت روایات تقریباً مسلم هست، البته یک نوع معارضاتی دارد که باید آنها را هم بحث کنیم. جایی که مالی غائب باشد، در اختیار شخص نباشد. مال غائب این زکات ندارد. خب روایات خیلی زیاد داریم که حالا بعضی روایاتش را هم می‌خوانیم. البته یک فی الجمله معارضاتی هم دارد که باید دید که این معارضات را چه باید کرد؟ اما عمدۀ بحث در بحث تمکن از تصرّف یک بحثی هست آقای منتظری مطرح می‌کنند که ما روایت‌ها همه در جایی هست که تکویناً مالک نتواند تصرف کند. اما جایی که مالک تکویناً در اختیارش هست ولی شرعاً نمی‌تواند تصرف کند، مثل فرض کنید مالی که منذور الصدقة باشد. بنابراین مالی که منذور الصدقة هست قبل از ادای آن صدقه حق تصرف در آن ندارد. گفته که اگر بچه‌ام خوب شد این گوسفند را نذر می‌کنم که صدقه بدهم. حالا آیا قبل از خوب شدن آن بچه بنابر این که حق تصرف ندارد، حق خرید و فروش. تصرف به معنای تصرفی که مخرج از ملک باشد، و اینها ندارد آیا اینجور موارد چه حکمی دارد. یا چیزهایی که یک نحوه‌ای مرهون هست، نمی‌تواند رهن گذاشته شده. و جواز تصرف ندارد و سایر مواردی که شرعاً جواز تصرف ندارد آیا اینها حکم جواز، یعنی امتناع تکوینی دارد؟ یک عبارتی مرحوم نایینی بعضی جاها دارند و در کلمات آقایان دیگر از شاگردان آقای نایینی تکرار شده، ولی هیچ دلیلی برایش اقامه نشده کأنّ همین ذکر کبریٰ کافی هست برای اثبات مطلب. الممتنع شرعاض کالممتنع عقلاً. یک همچین عبارتی را در کلام مرحوم نایینی آمده. این هیچ دلیل و برهانی بر این مطلب نداریم که الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً. و آن این است که نیازمند یک بحث مجزا هست. حالا ما روایت‌های بحث را یک سری‌اش را می‌خوانم. ما روایت‌ها آن روایت‌هایی که می‌گوید حتماً باید در اختیار شخص باشد و کل سال در طول سال مال در اختیار شخص باشد غائب نباشد خیلی زیاد است. سندهای خیلی معتبر دارد. این است که نسبت به این روایت‌ها ما بحث سندی نمی‌کنیم. فقط یک سری روایت‌هایش را می‌خوانم، معارضاتش را در مورد سندی‌اش بحث می‌کنیم. فإلا اصل این روایات.

باب ان المال اذا، در جامع احادیث الباب من تجب علیه الزکاة، باب پنجم، باب أنّ المالک اذا کان غائباً فلا زکاة ؟؟؟ مالک، اینجا دارد الیتمکن تصرف فیه و یحول علیه الحول و انما من منع المالک عن التصرف فالزکاة علی المالک.

آن ذیل عنوان باب یک بحث دیگر است که آن را بحث خواهیم کرد که آن مناسب بود در بحث سابق آن را بحث می‌کردیم که من یادم رفت بحث کنم که از بعضی روایات استفاده می‌شود که اگر کسی مالک نباشد ولی غاصب باشد، جلوی تصرف دیگری را بگیرد زکات بر غاصب است. آن را حالا بحثش را بعداً می‌کنیم. این در واقع مالکیت طبق این روایات همه جا شرط نیست. اگر کسی غاصب باشد و مانع تصرف مالک بشود زکات بر غاصب است. حالا آن را بعد از این که این بحث تمام شد به آن می‌پردازیم.

صفحۀ ۲۱۶، من روایت‌ها را به ترتیب جامع احادیث می‌خوانم. البته خوب بود این روایت‌ها را یک قدری مرتب و منظم ایشان می‌کرد. خیلی درب و داغون است. یعنی نظم منطقی خیلی ندارد. ولی خب حالا به ترتیب آن می‌خوانیم.

اوّلین روایت که به یک معنا جزء روایت‌های معارض هست، خوب بود اوّل روایت‌هایی که دال بر عدم وجوب زکات بود را می‌آوردند بعد معارضاتش را بعداً ذکر می‌کردند. حالا ایشان اوّلین روایتی که آورده روایت معارض را آورده.

علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن رفاعة بن موسی، روایت صحیحه است. قال سألتُ ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یغیب عنه ماله خمس سنین ثم یأتی فلا یَرد علیه رأس المال، یا فلا یُردُّ علیه رأس المال، حالا چجوری تلفظ کنیم نمی‌دانم. کم یذکیه. مالی داشته ۵ سال غائب بوده در دستش نبوده، بعداً به دستش می‌رسد. این حالا که به دستش رسیده کم یذکیه قال سنةٌ واحدة. اینجا دارد حمله الشیخ فی الاستبصار علی ضرب مع الاستصحاب.

این روایت را کم یذکیه را ظاهراً مرحوم شیخ حمل کرده بر این که به محض این که به دستش برسد باید زکاتش را بدهد. ولی خیلی صریح در این نیست که کم یذکیه مراد این باشد که به محضی که به آن رسید زکات بدهد. قابل حمل هست بر این که به دستش که رسید از آن موقع حول باید برایش بگذرد و یک سال را به شرط گذشتن سال، نسبت به آن ایامی که در اختیارش نبوده آنها هیچی، از حالا کأنّه حول واجب باشد. این به نظرم این روایت را می‌شود یک همچین معنایی برایش کرد. حالا مرحوم شیخ به استحباب حمل کرده که خب حالا آن بماند.

**شاگرد:** این جواب سؤال کم یذکیه وقتی سنة واحدة می‌دهند خب ظاهرش این نیستش که دارد دقیقاً همان مقداری که تذکیه باید بشود را دارد؟

**استاد:** یعنی آیا نسبت به سال‌های قبلی که در اختیارش نبوده آن هم باید تذکیه کند؟ امام می‌گوید آنها لازم نیست از حالا. سنة واحدة یعنی همین

**شاگرد:** سؤال این است که چه مقدار تذکیه بکند.

**استاد:** خب بله دیگر، می‌گوید چه مقدار، یعنی نسبت به سال‌هایی که در اختیارش هم نبوده آنها را هم باید تذکیه بکند؟ می‌گوید نه آنها لازم نیست. این روایت به این معنا می‌شود حملش کرد. خب حالا این روایت اوّل.

روایت دوم علی بن حسن بن فضال عن اخویه عن ابیهما عن الحسن بن جهم عن عبد الله بن بکیر عمن رواه عن ابی عبد الله علیه السلام.

حالا من روایت‌های فقه الرضا و مقنعه و اینها را چون روایت ما اینها را نمی‌دانیم نخواندم آنها را، فقه الرضا و مقنعه خیلی هم شبیه هم هستند، آنها بماند.

روایت مرسلۀ عبد الله بن بکیر، عمّن رواه در وسائل به جای عمّن رواه عن زراره دارد. کلمۀ زراره و من رواه خیلی شبیه هم هستند. عمن رواه عن زراره، و تصور می‌کنم اینجا به طور طبیعی عمن رواه تبدیل به عن زراره می‌شوند، زراره تعبیر مأنوس‌تری است، قانونی در باب تحریفات هست که نامأنوس به مأنوس تبدیل می‌شود. عن زرارة، به خصوص در جایی که عبد الله بن بکیر که برادر زادۀ زراره هست و شاگرد زراره هست اینجا خیلی وقت‌ها دیدن کلمۀ عبد الله بن بکیر ذهن را به زراره می‌دهد، عمن رواه و عن زراره هم مشابه هم هستند، به آن تبدیل می‌شود. تبدیل زراره به عمن رواه اینقدر طبیعی نیست. این است که طبیعی این هست که همان عمن رواه نسخۀ اصیل باشد و تبدیلش به عن زراره از باب تبدیل نامأنوس به مأنوس باشد. بنابراین روایت حالا البته علی بن حسن بن فضال و برادرهایش به عبد الله بن بکیر اینها فطحی ثقه هستند، ولی حالا پدر این علی بن حسن بن فضال پدر اینها که حسن بن علی بن فضال باشد آن را چجوری باید مشی کنیم؟ چون آن موقع مرگ، برگشته و به دین حق از دنیا رفته. حالا آن را داخل در حکم موثقه بدانیم یا ندانیم، آن را کار ندارم. ولی به هر حال منهای حالا حسن بن علی بن فضال در سند یک چند تایی فطحی وجود دارد، ولی عمن رواه هست که این عمن رواه باعث می‌شود که روایت مرسله باشد. البته اگر کسی اصحاب اجماع را مبنایش را قبول داشته باشد و موثقات را هم بپذیرد این با دو قید این روایت را می‌تواند معتبر بداند. هم به خاطر حسن بن علی بن فضال که در سند هست، بنابر این که حسن بن علی بن فضال و از اصحاب اجماع بدانیم. حالا عبد الله بن بکیر که جزء اصحاب اجماع هم هست، آن دیگر بنابر این ندارد. بنابر این این روایت اعتبارش وابسته به دو مقدمه است، یکی این که مبنای اصحاب اجماع را ما بپذیریم، ثانیاً موثقات را بپذیریم.

**شاگرد:** استاد ببخشید این دو تا سند را نمی‌توانیم مجمل و مبین در نظر بگیریم؟

**استاد:** چی شد، نفهمیدم.

**شاگرد:** یکی می‌گوید عمن رواه مجمل می‌گوید. یکی عن زراره

**استاد:** نه؛ خیر اینها غلط است. اینها نسخه غلط داده می‌گویند. اصلاً مجمل و مبین اینها نیست.

**شاگرد:** الآن برای این تعبیر باید به مرحلۀ اطمینان برسیم تا بتوانیم اینجا؟

**استاد:** نه نسخه بدل است. یعنی همین عبارت استبصار را در وسائل عن زراره نقل کرده،‌ در نسخۀ چاپی عمن رواه ذکر کرده. ما می‌خواهیم بگوییم عمن رواه صحیح‌تر است.

حالا یک نکتۀ کلی من عرض بکنم در مورد این چیزهای مربوط به نسخه بدل‌ها و امثال اینها، اینجور چیزها یک نوع انسداد صغیر در اینجور موارد حاکم هست و ظن قوی به عبارت صحیح این مقدار کافی هست برای این که یک عبارت را ما بتوانیم ترجیح بدهیم. حالا اجمال قضیه‌اش.

«عَمَّنْ رَوَاه عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ قَالَ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ»

زکات بر او واجب نیست تا آن که آن مال خارج بشود و به دستش برسد.

«فَإِذَا خَرَجَ زَكَّاهُ لِعَامٍ وَاحِدٍ وَ إِنْ كَانَ يَدَعُهُ مُتَعَمِّداً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ.»

یکی از بحث‌هایی که اینجا وجود دارد همین هست که، اگر کسی قادر هست که این مال را در اختیار بگیرد ولی خودش یدعه متعمدا. آیا آن زکات واجب هست یا واجب نیست؟ این را از مواردی هست که باید بحث بشود.

مرحوم شیخ می‌خواهد بگوید نه «إِنْ كَانَ يَدَعُهُ مُتَعَمِّداً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ.» این زکاتش مستحبی است، واجب نیست و روایت‌های دیگری را که زکات را نفی کرده را شامل این صورتی که یدعه متعمداً هم قرار داده. خب این را باید بحث کنیم.

**شاگرد:** این به خاطر یک سال نیست که استحباب دادند؟ استحبابش باز به خاطر همان یک سال نیست؟ چون در روایت گفته بود وقتی رسید ؟؟؟ یک سال بدهد، فکر کنم. یعنی همان نکتۀ روایت قبلی را که باعث شد

**استاد:** حالا این را من الآن عبارتش را خود استبصار را مراجعه نکردم که این حمل به استحباب زکّاه لعام واحد را حمل کرده یا فعلیه زکاة لکل ما مر من السنین را حمل به زکات کرده. این را باید به استبصار مراجعه کرد، من عبارت اینجا حاشیۀ، عبارتی که اینجا نقل کرده را خواندم. آن حالا مراجعه می‌شود کرد معلوم می‌شود که معلوم به کدام مطلب هست. این هم این روایت.

روایت بعدی محمد بن یعقوب عن «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام» که این روایت اسماعیل بن مرار، اسحاق بن عمار این دو تا را بنابر تحقیق هر دوشان امامی ثقه هستند،

«عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَرِثَ مَالًا وَ الرَّجُلُ غَائِبٌ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَقْدَمَ قُلْتُ أَ يُزَكِّيهِ حِينَ يَقْدَمُ» نمی‌دانم قدم یقدم، تلفظش چجوری است؟ فکر کنم یَقدَم باشد. «فقُلْتُ له أَ يُزَكِّيهِ حِينَ يَقْدَمُ قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ عِنْدَهُ.»

این مضمونی که در این روایت اسحاق بن عمار هست که در کل سال باید در دستش باشد خیلی روایت دارد. خیلی روایت دارد که دیگر ما بحث سندی‌اش را نسبت به این مضمون نمی‌کنیم. این هم این روایت.

روایت بعدی، روایت سدیر صیرفی است. سدیر صیرفی بحث سندی دارد، خود سدیر بحث دارد، این را ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت می‌کنیم ان شاء الله.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ فَانْطَلَقَ بِهِ فَدَفَنَهُ فِي مَوْضِعٍ فَلَمَّا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ذَهَبَ لِيُخْرِجَهُ مِنْ مَوْضِعِهِ فَاحْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّ الْمَالَ فِيهِ مَدْفُونٌ فَلَمْ يُصِبْهُ فَمَكَثَ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ احْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي مِنْ جَوَانِبِهِ كُلِّهِا»

آن جایی که چیز کرده بود می‌گفت من گاهی اوقات برای این که یک مالمان گم نشود خیلی حساسیم، یک جایی خیلی امن و محفوظ می‌گذاریم. ولی مشکل این است که آن جای امن و محفوظ را آدم یادش می‌رود. می‌گوید حالا همۀ جاهایش را چیز کرد «فَوَقَعَ عَلَى الْمَالِ بِعَيْنِهِ كَيْفَ يُزَكِّيهِ قَالَ يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ لِأَنَّهُ كَانَ غَائِباً عَنْهُ»

آن نسبت به ما مر من السنین آنها واجب نیست. «لِأَنَّهُ كَانَ غَائِباً عَنْهُ» تعلیل هست برای عدم وجوب زکات نسبت به سال‌های قبل. «وَ إِنْ كَانَ احْتَبَسَهُ.» هر چند خود آن شخص حبسش کرده. این خودش هم مؤید همان معنایی که عرض کردم، این روایت‌ها، یزکیه لسنةٍ واحدة آن تکیه‌ای که این روایت دارد، تکیۀ این هست که نسبت به سال‌های قبل واجب نیست. حالا نسبت به آن سال آیا به محض رسیدن باید تذکیه بکند؟ یا سال باید بگذرد، یک نوع ابهامی دارد که آن روایت‌های دیگری که تصریح می‌کند که باید در کل سال مال زکوی در اختیارش باشد این روایت را ازش رفع ابهام می‌کند. خب این هم این.

روایت بعدی، روایت مستطرفات سرائر هست «نَقْلًا مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنْدِيٍّ»

علی بن سندی، علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری هست، سندی لقب اسماعیل هست و خب ما ثقه‌اش می‌دانیم، «عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

روایت صحیح السند هست، «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ مَالَ امْرَأَتِهِ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ» کسی مال همسرش را گرفته شوهر مال همسرش را اخذ کرده و همسر نمی‌تواند این مال را در اختیارش نیست. «أَ عَلَيْهَا زَكَاةٌ»، آیا بر این همسر که مالش در اختیار خودش نیست زکات هست؟ حضرت فرمودند «قَالَ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا.»

این یک بحث، بحث این هست که آیا بر زن زکات نیست؟ زکات نبودن بر زن همین بحثی است که ما فعلاً داریم. خب در اختیارش نیست تمکن از تصرف ندارد. یک بحث این است که بر مانع زکات واجب هست. آن بحثی هست که بعد از چیز این را بحث خواهیم کرد. خب این هم این مطلب.

**شاگرد:** صریح در این نیست که شوهر غاصب است به خاطر این که نمی‌شود، به خاطر چی می‌فرمایید حتماً در مورد غاصب دارد حرف می‌زند؟ شما غاصب را فرمودید.

**استاد:** یعنی فلم تقدر علیه دیگر. قادر بر آن نیست. آن چیزی که زن خودش اختیار را به شوهر داده لم تقدیر علیه ندارد، قادر است دیگر. آن در واقع به عنوان چیزش است دیگر. وکیلش است، مأذونش است. مأذون انسان آن قدرت، قدرت با واسطه که انسان داشته باشد کافی است دیگر. انما هو علی الذی منعها، می‌گوید این را منع کرده، اختیار معنایش این نیست که قاصر است دیگر. این هم این.

روایت‌های دیگری که در اشارات این باب هست، روایت اسحاق در بحث عدم وجوب زکات فی مال التجارة، می‌گوید فان باعها یزکی ثمنها قال لا.

من دیگر این را سندهایش را نمی‌خوانم. فقط متن‌هایش را اشاره می‌کنم چون تکراری است خیلی مضمون مکرر هست فقط اشاره به اصل روایت می‌کنم. روایت «فَإِنْ بَاعَهَا أَ يُزَكِّي ثَمَنَهَا قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ فِي يَدَيْهِ.» ثمن باید در کل سال در اختیار شخص باشد که زکاتش وجب باشد.

روایت فضلا هست این که در دو تا باب این روایت نقل شده. کل ما لم یحل علیه الحول عند ربه فلا شیء علیه. شرط زکات این هست که در نزد مالک باشد این مال در کل سال هم دست مالک باشد. لیس فی صغار الابل و البقر و الغنم شیء الا ما حال علیه الحول عند الرجل. و این.

روایت دیگری که هست، این روایت را، روایت زید صائغ است. اجازه بدهید متن این روایت را بخوانم. روایت زید صائغ. ابواب زکات نقدین، باب ۴.

روایت محمد بن یحیی عن محمد بن حسین عن محمد بن عبد الله هلال عن العلاء بن رزین عن زید الصائغ قال قلت لابی عبد الله علیه السلام. این روایت خاصی است، این روایت حالا در مورد بحث ما خیلی تأثیر آن چنانی ندارد ولی خود مضمون روایت و نحوۀ این روایت چجوری معنا بکنیم اینها درش مهم است.

عن زید الصائغ. از جهت سندی هم، هم محمد بن عبد الله هلال نیازمند به بحث هست هم زید صائغ. بقیۀ سند ثقاة هستند ولی این دو نفر بحث دارند.

قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی کنت فی قریة من قراء خراسان یقال لها بخارا فرأیت فیها. اینجا بخارا را قریه تعبیر کرده، البته قریه در زمان آیات قرآن قریه به معنای مجتمع مسکونی است. مجتمع مسکونی بوده، خصوص روستا نبوده و خدا رحمت کند ما درس تفسیر پیش آقای خزعلی می‌خواندیم من این را از ایشان یادم هست می‌فرمودند قریه به معنای روستا نیست به معنای مجتمع مسکونی هست. اصلاً خود قریٰ هم به معنای جَمَعَ است، از مادۀ جمع می‌آید. مجتمع، قریه به آن اعتبار است. ولی اعتبار زمان آیات قرآن اینجور بوده ولی بعداً فکر می‌کنم زمان روایات و اینها دیگر قریه در مقابل مدینه به کار می‌رفته. این است که ظاهرش اینجا به اصطلاح این را به معنای روستا، حالا بخارا را چجوری روستا در نظر گرفته نمی‌دانم.

«فرأيت فيها دراهم تعمل، ثلث فضة و ثلث مس، و ثلث رصاص»

دراهمی هست که فقط یک سومش نقره است، دو سومش مخلوط است، ناخالص است. حالا معمولا نقره و اینها که چیز هست خب یک کمی آلیاژ دارند، آلیاژهای نقره همینجوری نقرۀ خالص که نیستند، طلایش هم طلای خالص نیستند ولی این که دقیقاً دو سومش ناخالصی باشد فقط یک سومش نقره باشد، بعد اسمش را هم درهم بگذارند آن دیگر خیلی چیز هست.

«و كانت تجوز عندهم، و كنت أعملها و أنفقها؟»

من با اینها کار می‌کردم. خب سکۀ مرسوم آنجا بود.

«قال: فقال أبو عبد اللّه عليه السلام: لا بأس بذلك إذا كانت تجوز عندهم»

این تقلبی تلقی نمی‌شود چون سکۀ تقلبی جایز نیست انسان مصرف کردن، ولی آنجا مرسوم هست اینجا تقلبی نیست. بعد حالا آن بحث بحث جواز تکلیفی معامله کردن با سکه‌هایی که در محل تقلبی نمی‌شود ولی همین سکه جای دیگر بیاورید تقلبی تلقی می‌شود.

«فقلت: أ رأيت ان حال عليها الحول و هي عندي و فيها ما تجب علىّ فيها الزكاة أزكّيها؟»

این درهم‌های اینجوری ناخالص اینها زکات درش واجب هست.

«قال: نعم انما هو مالك»

فیها ما تجب علیّ فیها الزکاة، می‌گوید ابهامی دارد. در درهم ۲۰۰ درهم خب زکات درش واجب هست مئاتا درهم. این که و فیها ما تجب علیّ فیها الزکات مراد این هست که ۲۰۰ درهم است یا خالصش ۲۰۰ درهم است. یعنی ۶۰۰ درهم است که آن نقرۀ خالصش که در نظر بگیریم ۲۰۰ درهم می‌شود. یک قدری ابهام دارد، شاید مراد این باشد که، چون عبارت ذیل دارد، از آن عبارت ذیل یک جور دیگر استفاده می‌شود، حالا صدر را چجوری باید معنا کرد یک قدری ابهام دارد.

«فقلت: أ رأيت ان حال عليها الحول و هي عندي و فيها ما تجب علىّ فيها الزكاة أزكّيها؟ قال: نعم انما هو مالك»

انما هو مالک ظاهراً می‌خواهد بگوید که با توجه به این که در این محل این را درهم می‌دانند، این دیگر اینجور نیست که ملکیت برایش اعتبار نکرده باشند. جاهای دیگر اگر بود این را ملکیت برایش اعتبار نمی‌کردند چون تقلبی بود. ولی در آن منطقه‌ای که شما هستید مال شماست. مال شما هست خب باید زکات پرداخته بشود. انما هو مالک، ظاهرا مراد این هست.

«قلت: فإن أخرجتها الى بلدة لا ينفق فيها مثلها فبقيت عندي حتى یحول عليها الحول أزكيها»

می‌گوید در شهری بردم که آنجا دیگر این به عنوان خلاصه تقلبی تلقی می‌شود.

امام می‌فرماید: «قال: ان كنت تعرف أنّ فيها من الفضة الخالصة ما تجب عليك فيه الزكاة، فزكّ ما كان لك فيها من الفضة الخالصة من فضة و دع ما سوى ذلك من الخبيث»

در محل دیگر باید آن نقرۀ خالصش به مقدار چیز رسیده باشد. حالا آیا آن محل هم، محلی که این درهم، درهم خالص با وجود خالص نبودش معامله می‌شود چه حکمی دارد؟ یک قدری ابهام دارد.

«و دع ما سوى ذلك من الخبيث، قلت: و ان كنت لا اعلم ما فيها من الفضّة الخالصة إلا أني أعلم ان فيها ما يجب فيه الزكاة؟»

نمی‌دانم چقدر هست ولی بالأخره هر چی هست به اندازۀ نصاب هست، ولی چقدر دقیق نمی‌دانم.

«قال: فاسبكها حتى تخلص الفضّة و يحترق الخبيث ثم تزكى ما خلص من الفضة لسنة واحدة.»

حالا این لسنة واحدة چی می‌خواند بگوید این مراد چی هست؟ شاید باز می‌خواهد بگوید که این را بعد از این که تبدیل به فضۀ خالص شد باید یک سال بماند مثلاً «ما خلص من الفضة» این «لسنة واحدة.» یک قدری باز ابهام دارد که مگر قرار بود بیشتر از یک سنه باشد. اگر این معنایی که من می‌کنم «لسنة واحدة» یعنی از حالا سال باید برش بگذارد خب اشکالی ندارد. ولی اگر مراد این باشد که همین الآن لسنة واحدة باید زکات بدهد. مگر قرار بود بیشتر از آن زکات بدهد، چی می‌خواهد بگوید کمی ابهام دارد.

خب حالا بقیۀ روایت‌ها را ملاحظه بفرمایید و ان شاء الله فردا خدمتتان هستیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان